

نگاهی به ادبیات تاجیکی سده بیست

محمد جان شکوری (شکوراف)

در اثرهای ادبیات‌شناسی شوروی، از جمله در نوشته‌های ادیبان تاجیک بارها تأکید شده است، که پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ م یسوی سالهای بیست و سی به بعد آن، در ادبیات فارسی آسیای میانه، یعنی در ادبیات تاجیکی دیگرگونه‌های کلی‌رویی داد. تفکر ادبی دیگر شد. این عقیده اساس جدیدی دارد. در حقیقت در قرن ما ادبیات از بیخ و ریشه دیگر شد. و این دیگرگونی پیش از انقلاب سال ۱۹۱۷ م از اوایل قرن ما آغاز یافته بود. صدرالدین عینی در کتاب نمونه ادبیات تاجیک (۱۹۲۶ م) گفته بود: هر چند احمد مخدوم دانش، نام دوم سعدی قرن نوزدهم در باب ادبیات منشور خیلی راه نو و اسلوب تازه را با الهام و استعداد فطری خود ایجاد کرده، لیکن این روش تا ۱۹۰۵ م یعنی انقلاب نخستین روسیه شایع نشده بود.

وقتی که انقلاب مذکور به وقوع آمد، آمد و شد روزنامه‌ها و کتابهای تازه در بخارا و ترکستان عمومیت گرفت.

تازه‌نویسها هم جا به جا سر برآوردند. بنابراین ما سر تاریخ ادبیات نو تاجیک را ۱۹۰۵ م قرار دادیم.^۱

این فکر صدرالدین عینی درباره دوران ادبیات تاجیکی خیلی مهم است. در حقیقت از آغاز سده بیست مضمون و شکل ادبیات بسرعت دیگر شدن گرفت. نه بکی دو اثر خرد، بلکه چندین اثر جدی به وجود آمد، که راه و روش نویسی در ادبیات هزارساله ما گشود. اینها اثر میرزا سراج حکیم تحف اهل بخارا (۱۹۰۹ م) یکمین اثرهای عبدالرئوف فطرت مناظره (۱۹۰۹ م) بیانات سیاح مندی (۱۹۱۲ م) رهبر نجات (۱۹۱۵ م) مجموعه شعرهای او، مثنویهای سید احمد خواجه عزیز مرآت عبرت (۱۹۱۳ م) و انجمن ارواح (۱۹۱۳ م) مجموعه‌های لیریکی و گنج نامه حکمت (۱۹۱۳ م)، و عین الادب (۱۹۱۶ م) نظم تاش خواجه اسیری، نظم و نثر صدرالدین عینی آثار نظم و نثر محمود خواجه بهبود و غیره بودند. در ایجادیت اینها دایره موضوعات ادبیات کاملاً نوشته و به گفته صدرالدین عینی موضوع ادبی به اعتباری عمومیت: وطن، ملیت، علم و معارف بوده، تشویق به مقابله حکومت مستبد زمان، هجوم به علما صراحتاً از موضوعهای مهم این دوره به شمار می‌رفت.^۲

این جا استاد عینی دایره موضوعات ادبیات معارف پرور ادبیات تاجیک را که ادبیات جدیدی نام گرفته بود، اجمالاً معرفی کرده است. معارف پروران نسبت به محافظه‌کاران کهن پرست، و قدیمیها خود را جدید می‌نامیدند و خواستند جامعه را نو کنند، ملت را از گرداب خرافات و عقب‌ماندگی بیرون آورند و به شاهراه ترقی زمانه برآرند، تا که ملت از

فرهنگ تازه عصر ما و دستاوردهای علم و معارف نو دوران بهره بردارند. جدیدیان می‌خواستند، که ملت را نجات بخشند و می‌گفتند: اولین نجات دهنده ما علم است (فطرت).

برنامه نویسی معارف پروران جامعه که پای بر معنویات بلند داشته باشد، در کتاب عبدالرئوف فطرت: رهبر نجات و آله همه جانبه طرح ریزی شده این کتابها برای مردم تاجیک امروز هم در آخر قرن ما چون رهنمای حیات معنوی اهمیت خود را از دست نداده است.

بازجست راه فردا با تنقید سخت واقعیات فئودالی همقدم می‌رنت. تنقید و افشاگری خصوصاً در ایجاد فطرت و صدرضیا قوت یافت. ایده آل معارف پروری و افاده برجسته آن که در آثار فطرت عجزی، بهبودی به دید می‌رسد، عنعنه‌های تنقیدی ادبیات گذشته به خصوص نثر سده نوزده میلادی احمد دانش را یک پایه بالاتر برده از روح زمانه نو غنامندی بخشیده است.

با نوشته‌های معارف پروران افکار اجتماعی قدیمی کلانی پیش گذاشت و شور زیبایی شناسی خیلی دگرگونی پذیرفت و از مفهومیهای وطن و ملت به کلی معنای تازه گرفته شده پایه ادبیات قرار یافت. ادبیات کاملاً مضمونی اجتماعی پیدا کرد و ادبیات ملی شد. سرنوشت ملت و امروز و فردای آن را به اندیشه گرفت.

این است که دگرگونیهایی که در آغاز سده تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م در ادبیات تاجیکی روی دادند دگرگونیهای کلی بودند و دور تازه انکشاف ادبیات آنگاه سر شده بود.

بعد سال ۱۹۱۷ م بعضی رؤیاهای ادبیان جدیدی ابتدای قرن بیشتر وسعت یافت. مثلاً انقلاب روح تنقیدی ادبیات را زوری نو بخشید و

در این رؤیا دیدگاههای تازه ایجاد کرد ولی انتقاد شدید تنها به زمانهای گذشته و باقی مانده آنها نگرانیده شد چشم انداز تنقیدی محدود و یک طرفه آمده نیروی نوسازی رهنمای آن کاهش یافت. انتقاد و اعتراض نسبت به واقعیات زمانه شوروی امکان ناپذیر بود.

تنها بعضی نویسندگان جرأت کرده به پرده پوشی احتیاط کاران اندک صدای ناراضی و شکایت برآوردند. مثلاً عبدالرؤف فطرت در آخرهای دهه دو چنین شعری به نام تیرماه (اپئیز) نوشته بود:

این فصل خزان است درختان همه زردند

کو سبزه کجا لاله به گلزار چه کردند؟

از جنگ و غباری که بود ماه خزان را

بیچاره درختان همه آلوده گردند

مرغان غزلخوان که ز گلزار پریدند

تا فصل بهاران دگر هیچ نکردند

هر غله و هر دانه و هر میوه که دیدیم
بردند ز صحرا و به انبار سپردند.

چنان که می بینیم به صورت رمز سخن از نتیجه های سیاست ملی شوروی و غارت شدن داراییهای سرزمین تاجیکان می رود. چنین بیان و اعتراض در ادبیات ما بندرت دیده می شود.

مضمون تشویق ادبیات معارف پروری آغاز قرن که اصلاً وطن درستان و ملت پروراننده داشت پس از سال ۱۹۱۷ م. جای خود را به تبلیغ عربیان انقلابی داد. با ترغیب جنگجویان صنفی (طبقاتی) ایده دینی، ایده عنعنه ها و عرف و عاداتهای ملی با ترغیب که ماهیتاً ایده شخصیات و ملیات روانه کرده بود، عوض شد.

در عین حال پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ م ادبیات تاجیکی به راه رآلیسم استوارتر قدم گذاشت و ساختار تازه (ژانر و اسلوب) با سرعت شکل یافت. در نثر حکایه‌های نو رآلیستی، رمان و پیاوست (داستان بلند) رواج یافت. درام‌نویسی، نخستین قدمها را برداشت و در اندک مدتی خیلی پیش رفت و برای ترقی تئاتر که تازه پیدا شده بود، زمینه عملی را فراهم آورد.

سالهای بیست و سی و بعد از آن دگرگونیهای جدیدی در نظم نیز به میان آمد.

این دگرگونیها وابسته به آن بود که ادبیات، سمت نو گرفته تاجیک بیشتر به سوی غرب بود، درست‌تر این بود که به سوی ادبیات روسی روی آورد. از آن تأثیر گیرد و از آن تقلید کند. همه نوعها، از جمله همه انواع ادبی تازه به ادبیات تاجیکی از ادبیات روسی و از روح ادبیات روسی آمدند و به آن صورتهایی آمدند که در ادبیات روسی وجود داشتند. ادبیات روسی هر لحظه بر ادبیات تاجیکی نقش می‌گذاشت.

این نقشها گاه خاصیت مثبت داشت، گاه خاصیت منفی. گاه به ادبیات تاجیکی رنگهای نو و جالب می‌داد و گاه آن را از ویژگیهای ملیش محروم می‌کرد. بی شک رواج رمان و داستان بلند یا حکایه‌های رآلیستی، شکلهای نو داستان منظوم یا قافیه‌بندیهای تازه، پیدایش نوعهای مختلف نمایشنامه، درام، فاجعه و مضحکه، بسیار نوپردازیهای دیگر که در ادبیات تاجیک پیوسته صورت می‌گرفتند. این همه را باید رویداد مهمی به شمار آورد.

ما در این راه از ادبیات روسی نمونه می‌گرفتیم و اکثر آ نویسندگان روس ما را در راههای نو به بازجست می‌بردند. این راهها ناهموار بودند، کج و

قلب زیاد داشتند و بعضاً ما را به سوی کوچه‌های بن‌بست رهنمون می‌دادند. در چنین موردهایی نه ادبیات روسی، که یکی از ادبیاتهای بزرگ جهان است، ولیکن بعضی نویسندگان، درست‌تر آن‌که رژیم شوروی و مسئولین فکری حزب بلشویکی گناهکار بودند.

متأسفانه رأیسم به ادبیات شوروی تاجیکی از ادبیات روسی به رنگ رأیسم سوسیالیستی درآمد. پرنسپهای رأیسم سوسیالیستی روس را هم از راه طبیعی انکشاف تاریخ آن بیرون برد. ولی خصوصاً در ادبیات چون ادبیات تاجیکی که در راه رأیسم نو قدم و تازه تجربه بودند، بیشتر ضرر آورد. ادبیات تاجیکی در سده نوزده به نثر احمد دانش، در ابتدای سده بیست با نوشته‌های عبدالرئوف فطرت کم‌کم واقعگرایی نو پیش‌گرفته به راهی درآمد بود، که آن را واقعگرایی معارف پروری نامزد کردند. ادبیات تاجیک را از این راه انکشاف تدریجی تاریخی بیرون کرده، اصول واقعگرایی سوسیالیستی را به آن وارد آورد. تقاضای اساسی واقعگرایی سوسیالیستی این بود که حیات باید از نظر حزبی و طبقاتی تصویر شود. تصویر ادبی به سیاست جاری حزب و درخواستها ایدئولوژیکی روز مطابق باشد. از این رو زندگانی مردمان شوروی در بسیار موردها نه آن طرز که واقعاً بود، بلکه به طرزى که طبق سیاست حزب باید صورت می‌گرفت، تصویر شده است. نه اینکه آنچه بود. بلکه آنچه باید می‌بود، به تصویر آمده است و آن را عین واقعیت وانمود کردند.

بسیاری از اثرهایی که درباره جنگ داخلی شهروندی، آزادی زنان، ساختمان کالخوز و حیات کالخوزی نوشته شدند به همین طرز به میان آمدند و ماهیت پدیده‌های اجتماعی را آن طور که بود افاده نکردند. بتاب این گفتن دشوار است که این اثرها به چه درجه به رأیسم نسبت دارند.

اساس آنها را نه رالیسم و حقانیت آن، بلکه هدف غایی که از زندگانی واقعی خیلی دور است، تشکیل داده است.

بافتهای جدید جامعه شوروی از بنیاد معنوی محروم گردید که یکی از آنها حیات انسان و بازجست ادبی نویسندگان بود. بی معنویاتی به ادبیات تاجیک هم سرایت کرد.

اندیشه پروری فلسفی، ماهیت جویی و حکمت پسندی از مهمترین فضیلتهای ادبیات فارسی بود و اندرزنامه و اخلاق نامه ها از مهمترین شاخه های آن بودند که از زندگانی روزمره مردم سردر آورد، به طرز زندگانی آنها تأثیر کلی بخشید، و مساعدتی برای عمق تفکر ادبی جامعه بود.

ادبیات معارف پروری در اساس همین خصوصیت های حیاتی خلق و ادبیات آن پیدا شده، برای نوسازی فرهنگ و معنوی حیات مبارزه سر کرد و خصوصاً عبدالرئوف فطرت و محمود خواجه بهبودی برای به هم پیوستن افکار فلسفی و اجتماعی و سیاسی شرق اسلامی و غرب نخستین قدمها را برداشتند و کوشیدند که معنویات ملت از دستاوردهای معنوی متفکران روسیه و غرب بهره بردارند.

انقلاب، این همه جهد و جدل معارف پروران را در راه نوسازی معنوی جامعه قطع کرد. انقلاب اکتبر و ایدئولوژی بلشویکی به مادیت و نظر صنفی (طبقاتی)، به آتھ ایسم جنگجو اساس یافته بود. مادیت و شعور صنف را اساس هستی انسان دانستن، روی گرداندن از اندوخته های معنوی زمینه های گذشته باعث شد که ادبیات از تعمق پسندی و فلسفه جویی دور شود و به تبلیغ خشک و عریان به شعر گردانی شعارها و دعوتهای رسمی و بیانیه های سیاسی روز به گفتن حقایق عادی بپردازد.

سیاستگری محض و به قالب شعر در آوردن گپهای عادی زبان زدن آنچه «شعر سرمقاله» نامیده شده بود از او این انقلاب سر شده دهه‌های دو و سه و پس از آن خیلی رواج یافت و ادبیات را از ماهیت اصلی آن محروم ساخت. نظم و نثر را از شعر اصلی در کرد. در همین شرایط هم بعضی نویسندگان بزرگ امکان یافتند که تا اندازه‌ای به جمع مکاتب ادبی - فلسفی دست زنند. چنانچه صدرالدین عینی در داستان بلند آدینه (۱۹۲۴ م) رمان داخونده (۱۹۳۰ م) و رمان حماسی غلامان (۱۹۳۴ م) خودشناسی اجتماعی زحمتکشان عادی را به تحقیق بعدی کشید. وی روند بیداری اجتماعی قهرمانانش و مرحله‌های گوناگونی این روند تدریجاً دیگر شدن مضمون و مندرج آن را نشان داد. در آدینه محنت‌کش عادی که در جامعه استثمار به نهایت خواری و زاری به سر می‌برد، در خود صفتهای مهم انسانی دید و شأن آدمی خود را دانست. در داخونده این زحمتکش برای رهایی یافتن از حال فنا ضرورت تلاش را فهمید و اینکه راه آزادی کدام است. در حماسه غلامان عامه مردم در مبارزه راه صفت عدالت‌خواهی بالقوه خود را در تاریخ یافتند. در یادداشتهای که آخرین اثر عینی است، نه فقط عامه مردم بلکه در یک شخص قوی و عظیم، انسان خود را حس کرده و حسن ظاهری و باطنی خود را دیده و بعینه میسر شد که در یادداشتهای به سیمای مردم اندیشه‌پرور حکمت‌پسند، هنرپیشگان زبردست، خوش‌طبعان و شاعران عالمان و متفکران چشم دقت بدوزد، فرهنگ معنوی آنها، از جمله شعر کلاسیکی خیام، سعدی و حافظ، بیدل و مانند اینها را چون یک عامل حیاتی و سرنوشت‌ساز به جلو برد.

این است که خودشناسی اجتماعی در نخستین اثرهای صدرالدین عینی به شمار صنف محدود باشد. هم بعدتر در یادداشتهای تحقیق او سعیت پیدا کرده و عمیق‌تر رفته پهلوهای گوناگون هستی انسان، از جمله سئله‌های یاد تاریخی و میراث‌بری معنوی را فرا گرفت. در یادداشتهای عینی خودشناسی اجتماعی از چارچوب تنگ و محدود طبقاتی بیرون رفته به مرز خودآگاهی معنی و قدم گذاشته است. این اثرهای ادبی عینی و حقیقات علمی وی درباره رودکی، ابن سینا، فردوسی، کمال خجندی، رایبی، و اصفی، بیدل و دیگران برای عمیق رفت خودآگاهی ملی تاجیکان مینه فراهم آورد.

اثرهای تاریخی دیگر نویسندگان، چنانچه رمانهای تاریخی ساتم - لغ‌زاده، واسع (۱۹۶۷ م) و فردوسی (۱۹۸۶ م) درامهای تاریخی و رودکی (۱۹۵۸ م) تیمور ملک (۱۹۶۸ م)، رمانهای دوگانه رسول هادی زاده ستاره در تیره شب (۱۹۸۲ م) و ستاره می‌ریزد (۱۹۸۸ م) اثر ادش ایستد حکایه‌ها از روزهای برباد (۱۹۹۰ م) رمانهای سه‌گانه جلال اکرامی دروازه دروازه بخارا ۱۹۶۰ - ۱۹۷۳ م بعضی اثرهای دیگر نویسندگان برای شکل یاد تاریخ مردم تاجیک برای نو شدن و عمیق رفت مندرج آن نقش مهمی داشتند. در این‌گونه اثرها نیز کم یا بیش محدودیت نظر طبقاتی احساس می‌شود. خصوصاً در سه‌گانه مذکور اکرامی گاه نظر یک طرفه که از تلقین سیاسی ایدئولوگهای حکمران زمان حاصل شده است. برای همه‌جانبه‌گشادن ماهیات انقلاب بخارا خلل می‌رساند. ابوالقاسم لاهرنی آن‌گاه که از ایران به شوروی پناهنده شد (۱۹۲۲ م) بنیان فلسفی شعرش قوی بود. در کشور شوروی هم شعرهایی از قبیل قصیده «کرم‌ل» (۱۹۲۲ م) یک سلسله رباعی و غزلها سروده است، که از بینش فلسفی او

گواهی می دهد.

اما بدتر خصوصاً در دهه سی قرن ما شعر اجتماعی لاهوتی مضموناً از دستورهای دستگاه ایدئولوژیک روز عبرت است و بس. در سالها جنگ ضد فاشیسم آلمان در شعر لاهوتی باز جمع بستها عمیق عموم سانی موقع بیشتر پیدا کردند. چون خود مبارز بود، جنگ آزادی خواهی باز چشمه الهام ماهیات جویی او را به جوش آورد. چنین ناهمواری و اختلالات، چنین مبارز رؤیاهای ضد یکدیگر در شعر میرزا تورسون زاده در آثار میر سید میرشکر در سروده های شاعران که سالهای شصت به میدان ادبیات آمدند، یعنی مؤمن قناعت، لایق، بازار صابر، گلرخسار نیز به شکلهای گوناگون به دید می آید.

خودشناسی تاریخی منحصر و پدیده های گوناگون آن در شعر تاجیکی سالهای شصت و هفتاد مرقع کلان اشغال کرد. بسیار شعرها از واقعه های مهم گذشتن دور و نزدیک از مردان بزرگی تاریخ چون رودکی، ابن سینا و عینی، از دوران آل سامان از بخارا و غیره حکایت می کردند. این شعرها از چنین شعرهای سالهای چهل خیلی فرق دارند، در سالهای چهل رویدادها و شخصیت های تاریخی به اصول ستایش تصویر می یافت، یعنی آن رویدادها و شخصیتها با بینش طبقاتی یا ستایش می شدند یا نکوهش. مقصد شاعر نه پدید آوردن حقیقت واقعی، بلکه یا تعریف و توصیف یا ملامت و مذمت بود. اگر سخن از زمانهای گذشته آغاز می یافت در بیان و تأثیر بیشتر رنگ سیاه به کار می رفت. مثلاً در شعر میرزا تورسون زاده «وادی حصار» (۱۹۴۰ م) زمان پیش از انقلاب چنین تصویر شده است. خانمان بود در حصار قدیم در حصار خراب پر بیم

عه بین دیه می ایستاد

مشت آور چو هیکل جلاد

بانب کلبه ها ویرانه

بشم می دوخت خود پسندانه

به گروه آدمان جوان و پیر

ست در پشت و پای بر زنجیر

جده بارگاه می کردند

برگ خود را نگاه می کردند

چون زمان شوروی به تصویر آمد حتماً سخن آهنگ خشنودی و

بططن می گرفت. و رنگهای درخشان به کار می رفت. یک نمونه چنین

اثرها شعر میرزا تورسون زاده «خلق دلیر» (۱۹۲۹ م) است.

وطن، مهترت به دل از بس که جا شد

ملم از خرمی چون غنچه وا شد

خوش آن کس را که در آغوش گرمت

نماید زندگی و کار راحت

تو دل شاد استی و خلق تو دل شاد

تو آزاد دستی و خلق تو آزاد

تو بخت خلقی و خلق از تو خوشبخت

حمایت می نماید وی تو را سخت

می توان گفت که ستایش و نکوهش محض و حکم قطعی شکل

اساسی سخن در آثار همه شاعران بود.

اما در سالهای شصت و هفتاد اصول تصویر تغییر پذیرفت.

اکثر شاعران درباره تاریخ درباره موقع شخصیات برجسته درباره

سرنوشت تاریخی ملت به اندیشه رفتند.

اندیشمندان به تحول ادبیات پرداختند. این ملاحظه نو و تحلیلها گاه از موقعیت صنفی و طبقاتی اندکی دور می‌رفت و برای رسیدن به حقیقت واقعی بیشتر زمینه آماده می‌ساخت. این رویه را از شعر لایق «خاک وطن» می‌توان دید:

تاجیکستان مظهر من
سرزمین کم زمین
تو سراسر کوهساری
تو سراسر سنگ‌زاری

چونکه فرزندان تو در طول تاریخ دراز
هر کجا رفتند

مشتی خاک با خود بردند
چونکه فرزندان تو در جستجوی بخت خود

در بیابانهای تفسان دور از تو مردند
هر کجا رفتند مهجور و غریب

از فراق جفت آنها ناله و اندوه شد
جمله در کوی غربی خاک گشتند، ای دریغ

آرزوهاشان در این جا سنگ بست و کوه شد
خاک تو این‌گونه کم شد، کشورم

این چنین از اشک غم شد، کشورم
هر قدر که خاک تو بر باد شد

خاک دیگر آن قدر آباد شد
این چه گستاخی مرا معذور دارم

ک تو کم شد به مقدار و فراختر به عرض و طول شد
چو نامت

چو ملک کوهساران در جهان مشهور شد
ک باکی نیست

هر آن سنگت زیاد و کوههات
ابسازی پیکره بر یادگار آن همه

ردان پر حسرت
که خاکت را پریشان کرده‌اند

بهر آن مردان
که نامت را به عالم تاجکستان کرده‌اند

پیکره چندان تراشی می‌سزد
بهر آن مردان که خاکت را کنون زر کرده‌اند

کوههات را برای عرض مهر و دوستی
این زمان آزاد منبر کرده‌اند

در شعر موقعی کلان پیدا کردن تاریخ و شخصیت‌های تاریخی پی آورد
آن بود که جامعه در راه خودشناسی تاریخی فعال شد، از دیروز و امروز

خود بیشتر آگاهی داشتن می‌خواست تاریخ را به خاطر امروز و فردا به
اندیشه گرفته بود. شعر با بازجستهای تاریخی به عمیق رفت خود آگاهانه

ملی مساعدت کرد.
این‌گونه دگرگونیها در شعر تاجیک سالهای شصت و هفتاد بسیار به

وجود آمدند.
چنانچه در شعر سلسله افکار سلسله اندیشه‌ها، اندیشه‌پروران پرحیات

که اکثر آ زمینه اجتماعی داشت، رواج یافت. ولی اندیشه‌پروری تا به

آزاداندیشی نرسید، از چارچوب ایدئولوژی روسی سر بیرون کردن ممکن نبود. در مدت ده ساله‌ها فکر غالب شده از امکان پرواز آزادی محروم گردیده، حساسیت و هیجان یک نواخت عادی شده بود. این روند شعر تاجیک را به خرابی کشید. از این جاست که شعر تاجیک امروز از شعر معاصر ایران سست‌تر است آن فکر و حس نازک و مرکب، رنگین و قوی آن اصالت و طبیعت ملی و نوپردازیه‌های جسورانه، آن متانت سخن که در شعر فارسی امروز می‌بینیم، در شعر تاجیکی کم به نظر می‌آید. کوششهای مؤمن قناعت، لایق، بازار صابر در سالهای هفتاد و هشتاد نظم تاجیک را به پایه‌های بلندتر اصالت شعر برآورد، ولی سوای عموم شعر هنوز پست است. طبع و ذوق شاعران جوانی چون فرزانه و سیاوش چنان است که امید است شعر تاجیک را به سوی شعر فارسی کشورهای دیگر برساند و به پهنای شعر غرب برآرد.

سالهای شصت و هفتاد در نثر تاجیکی هم اندیشه‌پرورانی، سلسله‌بند فکر، سلسله افکار تاریخی خیلی رواج یافت. رمان و داستانهای بلندی به وجود آمدند که تنقید ادبی آنها را نثر اندیشه نامید. بی‌معنویی، فساد اخلاق، ناانصافی و خوردبینی، که در جامعه افزایش می‌یافت، در نثر اندیشه مورد تحلیل ادبی مفصل قرار گرفت. تدقیق ادبی خصوصیات تحلیلی پیدا کرده از خصوصیات و هیجان بلند از سوز و گداز که نتیجه جستجوی پرمشقت حقیقت است، سرشار گردید. جستجوی شدیدناک حقیقت، جستجوی ریشه‌های نیکی و بدی و بی‌عدالتی اجتماعی، خصوصاً در رمان جلال اکرامی من گهنکارم (۱۹۷۵ م) و رمان فضل‌الدین محمداف (۱۹۷۴ م) یاد تاریخی - فرهنگی را فعال کرد و قهرمانان ادبیات کلاسیک فارسی، به تاریخ خلقهای شوروی و غرب رر آورده به

شهای امروری خود پاسخ جستند. سالهای هفتاد و هشتاد در اثرهای عه آدینه، ستار تورسان، اورون کوهزاد، ساریان، بهرام فیروز و دیگران نوع بی‌خلاصی دل‌ماندگی از ایده‌آلهای رسمی زمان، ناباوری به بارها و بیانیتهای سیاسی و آینده درخشان احساس می‌شود که به زبان بده است، آشکارا گفته نشده است، ولی ماهیت اندیشه‌های قهرمانان تشکیل می‌نماید. در نثر شاعرانه نویسنده روس زبان تیمور ذوالفقاراف قصه عشق (۱۹۸۰ م) داستانهای مسافرت (۱۹۸۰ م) امیران و شاعران دانشمندان (۱۹۸۳ م) تدبیر (۱۹۸۴ م) شکار شاه بهرام گور ماسانی (۱۹۸۶ م) فکر انسان اندیشمند به حکمت عصرها نزدیک آمده بدون عالم معنوی انسان خویی وسیع شده، مسئله‌های فلسفی هستی‌شناسی و بعضی از مهمترین پدیده‌های انکشاف افکار فلسفی جهان را برآورد و فنان شخص، که در دنیای بی‌انصافیها عدالت می‌جوید و بی‌عدالتی را محکوم می‌کند، بلند صدا داد.

داستانهای تیمور ذوالفقاراف شکل شرطی و رمزی دارد، که برای اندیشه‌رانی فلسفی بیشتر امکان می‌دهد. شکل رمزی و افسانوی به مجموعه حکایتی و داستانهای بلند سیف رحیم ستاره‌های سر تنور، (۱۹۸۴ م) از یادها، از یادها (۱۹۸۸ م) داغستان (۱۹۹۳ م) مجموعه قصه‌ها و حکایت‌های محمدزمان صالح سروکشمیر (۱۹۸۵ م)، آهنگ شعر عشق (۱۹۸۹ م) مجموع حکایت‌های بهمینار اسب آبی (۱۹۸۸ م) نیز کم یا بیش خاص است. بی‌قدری و خوار و زاری انسان، عذاب و مشقت طاقت‌فرسا، که به سر آدمی ریخته است، سرگردانی و سرگمی مردم در این دنیای بی‌سر و سامان هر چه بیشتر به تصویر آمده ماهیت زمان را آشکار می‌سازد.